

کتاب وجه ناطق

از آثار
صبح ازل
(علیه بهاء الله)

جزء سوم

و باطن در نار احتجاب معذب گردیده و بچند درزه متاع در ظرف
 دانسته نار ابرو را مال گرفته از این سبب نصرت حقیق از آنها منوع
 گردیده در نار حق محرق گردیدند یا ایها الناس ان کان
 الازل باطن بر سر تکلیف بقولن من حق ارس کلهم ارجون
 انهم انرا بایات الله عندهم و مقدار اسم الله بایات ظاهره
 و علموا الناس سبب الهلک و هم ظاهرون **از گروه اول**
 هر گاه نفس ازل باطن بر سر است امر و بس کلید خواهد
 گفت در حق میفرمان همگی ایشان زیرا که آنها اندر شما
 بایات خدا دارند در شما را ایات خدا از زود خو و آنچه
 بتحقق داده بود ایات امر خدا از ایات ظاهره که در شما
 ظاهره ایشان در نفس اعمال آنها بود و تعلیم الهی

از آنها

مردان را چه به ابرایت در است سینه و آنها اشک از غایت
 بوی نفس ازل را باطن بر سر است و بر باطن است در و در
 باطن پس چه انبیا چنین بر باشند و جمع میخوانند زیرا که او
 باطن که همه انبیا آمدند و ظاهر شدند بان این هویدا تا بان گردید
 در نظر نقطه است مستقل گشت و هر که طالع شود در نظر او ظاهر بود
 و آن نفس انبیا بشیر نایر و با او قاضی هر چه میخوانند زیرا که
 حق در نظر او مستقل شود و هر گاه نشد و معاضل با او گشت
 نفس او را میطلق با او جدا شود و ظاهر بود چنانچه اگر نفس ازل
 در نظر نقطه بیان عمر بود حق نبود و محض گشت زیرا که حق
 از نفس حق اعراض میخوانند و بر هر کس اعراض نماید
 با او گردد و همراه باطن ظاهر بود چنانچه در این که نفس

که در شوهر گاه در ظاهر ادب است اسم حق بر او نتوان گذارید چنانکه

ادما فقط حقیقت تصدیق نمود هر گاه حق نمیرود چگونه

نفس حقایق محقق آن او را صدق گفت تصدین

و موهو و نفس اول در ظرافت منیر استقل کردید و جمیع مظاهر

حق را متعین گشت پس عرض از او این روز نفس متبر

خواهد بود و هیچ حق بر او نخواهد ورزید چگونه دانست که اسم حق بر او

گذر شو یا اینکه در ظاهر واقف کرد و در واقع خود را می آرزوی این

بین از خود و عطا را بدو که عرض را معوضه و از خط او

در گذر گشته و الا نفس مقابل امر زیده نخواهد بود چنانچه هر کس

با نفی بیان معارض گشت را بجز رحمت بر او نخواهد ورزید

در هیچ صورت بر او در نخواهد نمود و این سخن تا اول الا اول

عادل است

جلالت دل اخلاص از خرابی و خرابی نفس حق از هیچ حقی

معرض نخواهد بود چگونه و ما فوق خود ما زیرا که امر اعراض نماید حق

نخواهد بود زیرا که نفس اول با بابت حق اشک است و کلمات

سرد و با او نبود آیات او ظاهر در اشک است و جمیع غیر آن

بشر این اندام و ظاهر در دیده و مردم را بر او عدل است

نموده الاله هر گشتند هر آنکه طینت او طیب و پاکیزه بود

بمقتضای حق گردید و هر آنکه جث شیطان با نفس از حقین بود

و از نور عدل محجوب شده در زمره جاهلین نرفته و از شای

حق محجوب ماتر پس از آن نسبت خود را حق گفته

حاصل حق گفته و از حق دور گشته تا آنکه در زمره جاهلین

در تقصیر و تقصیر الاله سبب بینند ^{خود را} قسین پادشاه

یومنه داد سرا با فیه اتم تر حون با چشمه ان احد من سیر الید

داره که الی اهو آت نفس واد کت بانی و عو کوم الالراج قبل الی

ان احد کیم الی الحق واد عو الیه فن من عطفه وکفره یس بایات

فعلی را است بقیه علی الدین کفر واد الله ربی الشهید علم

پس یقین نماید با آنچه در کتاب است این روز و تدوین نماید

با آنچه در آن است و شمار هم نماید پس تحقیق نماید در آنچه

در این کتاب است کرده بسیر حق را یافته نفس خود را عظیم

داده در بر ضعیفان رحم و در زنده زنده کند بنیادهم شمارا نیکه

صدف نام در بر در نام از راه راستنبار در میان و بخوام سر شمارا

بسوزن اهنه بر نفس از خود یاد نموم با نیکه کس و عو

سوزنم در صفا اپیش بلکه خواستم نیکه راه نماید شمارا

برحق

بسوزن و بخوام سر شمارا بسوزن پس از که ایمان آورد تصدیق

تو انبر نفس و در هر کجا که کافر بود این از بیایات خراس بر

نفس از که باشم من مستغفرا تا که کافر شد نه در خرابه و کمان

که در داده است چنانچه از اول امر تا امروز جز ذکر نقطه اولیت

مقوم و هر که بر زعم عدد کلام گفتیم حقیقت نبود بل محض

انتقاص عدد و انتقاص ان ادب و دعوت جز بسوزن نموم

دانا خود قد سال جز که او نخواهم گفت در این صراط مستقیم بود

و خواهم بسوزن همین است در حق کس برین با وجود

نفس نه صحت حق و شکر نه عدل سب جز از خودم گفت

بسوزن او نخواهم یافت یا ایها الذکیر ان ایتکم

بما فی نقطه الاولی و قدر و عظم الی الحق و یسوزن مالی ان ارجوم

الفرعون واليه ان شاء الله عز وجل فلا تكونن الا وهو انفسكم
فقدش الله السلام بولان على الفرضية ويجبر على ما يشاء انذوقه عز
الكره مردمان برتیک آدم من من شمارا با بچه فقط اولی علی
وعز و تحقیق که خوانم شمارا بسو حق این روز است از برای
و نیاید باشد از آن انیک بخوانم شمارا بسو غرض خدا و انکه غیر او است
و هرگاه خواست است خداوند خرم این روز و بخواهد بیدار بماند
طاعت نماید ما در خدا و در او ملائمت نماید نفس خود بر کسی
تحقیق که خواست است خدا انیک ببیند مهرش است این روز
و جادو را بیدار کند بجز خواهر زبیر که از روز زندگانی است که پادشاه
عالم است و در وی است او شرف ظاهر و باطن بر عباد خود
جادو خوانم فرمود پس تسبیح و شریف را با بطلانیت که

ناید

ناید و در ظاهر او دلیل بر کذب نماید زیرا که اگر احدی غنا
حق باشد ملل خوارج همیشه داده شد و ملوک کرد و مل
حق واقف نشد انرا بیش از حقان نعمت حق نصیب از آنهاست
جز ^{ایشان} تقدیر کمال ان نفس خود را حق میسازد اگر بخواهد ظاهر
بس نماند است آنچه حق جادو را بخواهد بخواند خواه آن سبیل
حق و طریق عدل است ز مناع خلاصه طاعت ان که با حق
جادو کرده پس بفرمان ان محجب مشرف نفس انرا را کاتب
مبین زیرا که اگر جادو کند باشد هرگز راستندار ظاهر شده
در اسفلون در دین هویدا نگشت سبحان الله عز و جل
دانه تقی محامیش کون و قدس الغریمند با امر الله و قدس
بالفقر الحیوة الفانیة فلما اراد اللین اصبوا منكم ذلک الامر فی فاذا

اعضوا اجسامهم و انهم بايات الله يحمدون و بتحققه مس من الامروز

انشاء الله و شرب و حضرتها با عرض خدا و پرت انبیه افخدا در

با فقار از ننگ ازضا و ننگ است این روز در دماغی و چون در ننگ ننگ

تجرب شده از شما این امر را بر من پس در این وقت بزار شود

حکمی است ان دماغ عرض هسته دانید که انها بايات خدا انکار

مرا نمائید و بدانید باید اعراض حکمی از حق در هر عصر زمان از این

سبب است که حکمی تجت بشود بجز از حق منع از ننگ ننگ

چون سبب عقاب شده حق را بخواه خود را میدید بدان

خی صرحت بجهت نفی میگرد و چون مرا خداوند در این نشاء

ظاهره تنقیر و فرماید که دانید از این سبب حکمی تجت شده

از ان اعراض خود و انفقاه مراد لید حقیقت بهوش خود

خار راه

خار راه بلوغی از حق بزار ان خود نشان خرد و زرا تمام منظر

مؤمنین با خواه را و بشن این نصیر نماید بسیار حکمی بزرگ حکمی

سبب از حق منع بگشاده نفس حقایق را انکار نشد

فان من عرف انفسه لا یسئل الا الله و یضرب با اصحابه من الراء

پرسند از ارجحین بالملامح الفانیة و صدق عن سیر الله

و کرض در آه و هو آهن که کفک بشود الله بانج و انج اللعین

پس بدستیکه انکه بافت از زمان چون سخنوارش از

از حضرت این روز بلید با بجز رسید انها را ازنا خوش

این روز در این وقت تجت نشد بر باغ فانیة و منع کردید

از راه خوار و دیدن عقیب خوا غشرا خود بشن این کنگ

میدم خدا بر تو حق و بر استیاز و انکه او با بجز کالان است

بزرگوار است صاحب دهر چون به او حق تمسک گشته اند غلام
شاه گویند از این سبب آن حق حضرت شده بجنس خود متلا
شونده درین جهت معاصر باقی گردیده بمناسبت اعمال از نفس
محبوب میگردد چنانچه در زمان پیر در هر دو نوع با غواض
در سبب تقال خود از نفس من در در حقیقت عدد از این من
را میگردانید از نفس حقیقت آن که در جمیع عقایق بود
موجب شد که آنکه محصلم الله و دینت با فضی
علی الرحمن جسد و مادک الایمقا در الی بقضیهما الیه الی
انتم مایات الله تکفون بمنزل ابن امتحان میفرماید
شما را خدا این روز با پنج روز میگذرد و در دنیا هر روز
این روز دنیا شد این مگر بقدر آن که سیکه از آن روزها

بحی

بنی ایضا مایات خدا کافر گویند و ایات او را انکار نمایند زیرا
که قبل از امتحان خدا در هر چه بود او را هر نفس و عوایر ایمان
می نمایند و خود را مومن دانسته متق الله شمارند و در این وقت
خداوند همگی را محصل گردانید و در نفس را انکار فرمود
نوار و غیره نفس را اعتبار داده همگی را امتحان میفرماید
تا آنکه حق بکافر فرزند گرفته و نفس در عقل خود سوار
گشته امر بسر خدا منت نه شود سبحان الله من کل ذکر
و اما علامه درین بر آنکه از جهت مفاد در خداوند است
که خداوند بر این وجه با فرموده خواهد بود در امتحان علی
در این است و همگی نفس را این محبت بود بفرموده
این وجود در این روز از حق محبت میگردند و کلمات و عوایرها

عالم بود مطلق ناما ایمان در حق هویدا شد از بند
کیف انتم بنقطه ایمان رسیدید قدم ما بود بر سر خطا
کان حیندا اذا تجتم عن انفا و کلمه کنتم بانا ر الله تجردون
چگونه ایمان آوردید بنقطه ایمان از پیش تصدیق نمودید
ازل این روز پس در این وقت چگونه محبت کردید بر اولا
پس در روزگار حق و بودید بانا ر الله که ایات و بنیات ز ظهور
جاسات اوجه انکار نمایدگان یعنی هرگاه شما را سنگ
در ایمان خود از پیش بودید و راست از در کار حق چگونه
در وقتیکه شجره اولیت شما را بسوختن فرستاد دعوت نمود
مؤمن کردید در تصدیق او بحقیقت نمودید و در ازل
ایمان آورده تصدیق او گفتید و چون این وقت کردید

و بود زمان ایمان شما چنان حالت محبت از انفا نمود و کار حق
کردید و در ایات او که مظاهر نفس ادب و انکار آوردید
پس لحظه اینست که بصیرت صدق اخذ نمودی الی الله
راجع کردید و عهده اینست محکم جانشین من یکم و جانشینم الازل
بالهدی و الحق کیف لا ترون الحق فی دین و بصیرت و حق
اللواتی یکذبون بایات الله و کن من الخاطئین
ثم الذین یکذبون بایات الله و لیکن من الظالمین
این است آیه که محکم است آمد شمار از پروردگار شما
و این است آیه که محکم است آمد شمار از خداوند شما و امر شما
و در ازل بر اسباب از راه همان دعوت در حق بودن و بسوختن
دعوت نمودن چگونه نمیشد حق را در او این روز و تصدیق

مغایب انانی را که دروغ میگویند و کذب می نمایند بیایات خدا

و انکار او ننموده و جان از بند کاران پس تصدیق نمایند انانی را که

کذب نمایند بیایات خدا که مظالم او است و برانند استخوان

اگر چه مجب از عطا خویش بیرون آمده است عطفان شده

تفکر در ایات الهی که یقین حقیق بخارج آورده در انصاف خویش

تفکر همه در بدو عفو تویند و پدید زیر که در این محرم محرم شده

از غزال امتحان بیرون خواهد شد کمالی الی الازل

بالسوزن کلم و مع الکتاب و الحکم فقدر لولم مانزل الیم بر اولاد

الهدیه بر فیکت صدقه قدر لایم پویند تنگ کون او را شما

انزال بر او از پروردگار شما و با او بگوئید روزمانی و معرفت

پس تحقیق که ملاوت نمودید انچه بدانست بسر شما در ایات الهی

از خدا پروردگار او پس چگونه تصدیق نمود او را از پیش در استخوان

دانستید او را و شما امروز انکار نماید و ما کمان الازل ان

پس عجم کلم پویند و لایح او مع الهی و نفس بل از صدق با الحق

لما جاء ذل و کان مصدق الین الله پویند و ما منزل الی الین

حق لایب فیکلم به مؤمنون بر نفس اول و کمالی

و جازل مانند کفر نایم شما این روز فخره نما بر شما این روز

و تدریک نایم بخدا و نفس او بلکه او تصدیق نمود حق آمد او را

و مصدق بر باشد از بر آئین خدا این روز و او بخند انزل

شده است در بیان حق است شکره در ان نیست حکلی

بان کرد و کاند زیر که انعام و تدریک ان اولیا خدا در است

بلکه این از شکران است شکره نفس است و نفس او در جود و کمال

در مصلحت کبریا که با کس نماند و با او باشد بلکه نفس از تصدیق

بنقطه حقیقت و جمع مظاهر او نحو و مصادق که در حق را چون

آورد این از مصادق است و این خدا را که در بیان است زیرا که

اینچ در بیان نازل شد از نقطه اولیت حق و ثابت است بشبه

و اثباتی در آن نهم و نسبت کلی عارفان که بی بیان حقیقتند

با ذکر و دیده از و تصدیق نمایند گانند ^{فما یقول الا باقده}

قال منزل البیان من قبل فعل ما نزل الیه غیر ^{فلا تنکروا الیه}

است البیان و نام با حق و قنون پس بگوید نفس از حق می نماند

مگر آنچه فرموده ^{منزل} بیان اینست پس هر چه نازل می شود در آن جا است

پس انکار نمائید از از بیان را و شما بحق تعین نمایند زیرا که

اگر نفس از حق غیر از نقطه بیان می گفت مخصوص این عطیه ^{عظیمه}

در وجهی که در نکست ^{نیکو} بیان اوز کلام و علم را که با حق نماند

نقطه بیان اینست و هر آنچه خداوند بر او نازل می شود در آن ^{حکما}

و شواهد و بیانات و مقامات افنده و ارواح و انفس و اجساد

چار است در محال حق پس هر چه نمائید نقطه از بیان را

و شما بحق که نفس این وجه است در این اوز یقین نمایند و ایمان

اورد زیرا که اگر نفس از حق نماند و در حق نماند ^{بنقطه حقیقت}

ایمان نیآورده بل انکار گفته حق را و انفس او محجب کرده

و هر ارضی عامل گشته و از آنچه خداوند در شان او فرمود

محجب شده این است که کلیه انفس بهر ارضی محجب گشته

از نفس حق و محقق حقایق محتجب میگردند و نمیدانند

که این بر چه اصل رافع شده و در این نفس دیده ^{نشده}

و نخواهد جز بقضایان نفس الهی و ذات است سبحان الله
عظام بشر کردن ان هذاجه ارادگی بران بنورین رفعت
نفس الله با استطاع وینزه محمد الدین جانم البغضایینه
و در لغز و کثیر ابایات الله و قلبیلا ما هم و یزین الالهین و اوقا
الوزین برهم فقدر انما ابایات الله کافه ذکرک و ذکر الله
بالحق انهم فیتة او دولی ذلک الکلف و انهم ذلک الیوم
کرمون بر سیکه این صورت است که اراده خود را
از پیش مانیکه یار نماید این پروردگار خود را پس تحقیقه
یار خود خدا را با کج تو نهاد داشت و این روز انکه خود را و را
ان که ان که ادایت اراد شمن از او بعضی در دلهما از ان
و تحقیقه کافر دریند بسیار ابایات خدا و اگر از انهایمان

اور زمان و تصدیق نماید که ان جز انانکه داده شد و تو و نیای
حقیقت از پروردگار خود پس تحقیقه تصدیق نمودن ابایات
خدا و ایمان او در هر عملی بشمارین ایلا فرموده است انرا خدا برستی
و حق زبر انکه انما پس این بوزن که ان گرفته در این کوه وینده
اور در این معارفه حقیقت در این کوه مجرد بر سیکه انما در حق
در کما شد کانند بر انکه چه ازل خواست از پیش کباب
نماید درین پروردگار خود را پس با نخی مستطیع بویار خود پروردگار
خود او دین حقیقت او را مرتفع گردانید و چون در دلهما
بعضی انکار از نفس حقیقت او بود این وقت او را انکار
گفته از عرض شد و بسیار برین سبب از حق محجب
شده در ارتعاد تحقیقش نمود جز انانکه خداوند دیده

حقیقت در آنها را بر ایشان قرار داده بود و از آنش معرفت
خوابان نصیر غشوع آنها بمصدر امر کرده ایمان کنی آورده
یعنی حقیقت از خوف گشتند و در این کف صورت حاصل
شده مکان گرفته ایات الهی را نشانه کرده اند
در این در حقیقت که نفس ظهور این امر است از آنکه
الامر محجب است هر که فرقی محاب نه رفع نقاب گردانیده
عجبت این عم قلیدر از فرمایش خوف نتایج قلیل
مزید بر حجابات نگشته و اتقوا فان نفس دوست را محجب
نگردانید و زیرا که انصرام بسو خداوند لازمالست
فیومئذ کل واحد قام علی ذلک الوجوه بشر علیه شرف است
و بشیر به الله یومئذ بالحق افانتم بایات الله لا تنظرون

پس در این

پس در این روز هر کس قیام نمود بر این وجه در اینک آید بر او
و شرف از نفس خود و کلام معین خدا این روز کنی در راستی
ایا شما بایات خدا تمیز کردید زیرا که این روز روز امتحان
و تجویز است چنان امتحان کنایه خدا همگی دوستان
خود را تا آنکه محقق از حیران معلوم شده و دوست
از غیر دوست ممتاز گردید و ایا شما بایات خدا در این
لوح حقیقت تمیز کردید و حق را در آن تمیز کردید زیرا که
نفس از ایات الهی است و ایا حقیقت در او است پس
بر او که ام الكتاب است بیانشده سبب حق یافته
از دون آن معنی گشته لغز تقصیر پیوسته اند را را را
که میفرمود است هر که در روز ^{این} ایام آنکس که از آن روز اطلأ